اخبار

«تک‌تیرانداز آمریکایی» در جشنواره بین‌المللی فیلم مقاومت

فیلم سینمایی «تک‌تیرانداز آمریکایی» ساخته کلینت ایستوود همزمان با چهاردهمین جشنواره بین‌المللی فیلم مقاومت طی روزهای ۲ تا ۹ مهرماه در بخش اسلام‌هراسی و ایران‌هراسی این رویداد سینمایی همراه با نشست نقد و تحلیل به نمایش گذاشته می‌شود. به گزارش فارس، فیلم «تک‌تیرانداز آمریکایی» توسط دکتر مجید شاه‌حسینی، استاد دانشگاه و پژوهشگر مورد بررسی تحلیلی قرار می‌گیرد. گفتنی است چهاردهمین جشنواره بین‌المللی فیلم مقاومت با شعار «تجلی گفتمان فرهنگی انقلاب اسلامی» به همت بنیاد فرهنگی روایت و انجمن سینمای انقلاب و دفاع‌مقدس از ۲ تا ۹ مهرماه سال جاری در تهران برگزار می‌شود.

■■■

توصیه‌های خانواده شهید صیاد شیرازی برای ساخت سریال

نویسنده مجموعه تلویزیونی «صیاد شیرازی» بیان کرد که نکات مورد نظر خانواده این شهید بزرگوار در فیلمنامه اعمال شده است. به گزارش مهر، فرهاد توحیدی، فیلمنامه‌نویس سریال «صیاد شیرازی» در این‌باره گفت: رایزنی‌ها برای اجرای پروژه «صیاد شیرازی» در جریان است. چندی پیش که فیلمنامه را برای خانواده آن شهید فرستادیم با تایید فضای کلی داستان، توصیه‌ها و نکاتی مدنظر داشتند که به شکل مکتوب به ما ارائه کردند و ما هم اعمال کردیم و به تلویزیون ارائه دادیم. هم‌اکنون نیز منتظر تامین بودجه هستیم تا این مجموعه ۳۰ قسمتی را در نخستین فرصت کلید بزنیم. سریال «صیاد شیرازی» قصه زندگی ۳ کاراکتر اصلی را به طور موازی به تصویر آورده که در پایان سرنوشت‌شان به هم گره می‌خورد. قصه اول زندگی قهرمان اصلی یعنی شهید صیاد شیرازی است. قصه دوم درباره یکی از افراد گروهک تروریستی منافقین است که در پایان صیاد شیرازی را ترور می‌کند و قصه سوم درباره زنی از اعضای کادر مرکزی این گروهک است. این مجموعه «الف» ویژه اشاراتی به تفکرات شهید صیاد شیرازی، عنادش با حکومت پهلوی، پیگیری پرونده شهادت او در فرانسه و از بین بردن یکسری اسناد و مدارک توسط گروهک منافقین و... دارد و هنوز کارگردان آن مشخص نیست.

■■■

ابوالقاسم طالبی:

تا زنده هستم فیلم انقلابی خواهم ساخت

ابوالقاسم طالبی گفت: من یک فیلمساز انقلابی‌ام و تا زنده هستم جز فیلم انقلابی فیلم دیگری نخواهم ساخت. به گزارش تسنیم، ابوالقاسم طالبی کارگردان فیلم سینمایی «یتیم خانه ایران» درباره اکران تازه‌ترین ساخته سینمایی‌اش، گفت: تمام تصمیمات و صحبت‌های انجام شده است تا با امید به خدا فیلم سینمایی «یتیم‌خانه ایران» که فیلمی تاریخی است بعد از دهه اول محرم روی پرده سینما برود. کارگردان فیلم «قلاده‌های طلا» در پاسخ به این سؤال که آیا دوباره فیلم انقلابی می‌سازید، تصریح کرد: من یک فیلمساز انقلابی هستم و تا زنده‌ام جز فیلم انقلابی فیلم دیگری نخواهم ساخت. فیلم سینمایی «یتیم‌خانه ایران» تازه‌ترین اثر سینمایی ابوالقاسم طالبی درباره قحطی سال‌های جنگ اول جهانی در ایران است که در پی اشغال ایران توسط روس‌ها و انگلیس‌ها و تهاجم بی‌رحمانه روباه پیر و به غارت بردن منابع غذایی مردم و ایجاد قحطی در ایران رخ داد.

■■■

«لبخند رخساره» در دربند

سریال «لبخند رخساره» به کارگردانی بهرنگ توفیقی و تهیه‌کنندگی زینب تقوایی در لوکیشنی در حوالی دربند کلید خورد. به گزارش فارس، در اولین سکانس‌های این سریال بازیگرانی چون کامبیز دیرباز، مجید واشقانی و مجید نوروزی مقابل دوربین توفیقی رفتند. سال گذشته مجموعه «پشت‌بام تهران» توسط همین گروه کارگردانی برای شبکه یک ساخته شد و این سریال به گواه نظرخواهی برنامه «سه ستاره» شبکه ۳ در سال ۹۴، جزو پربیننده‌ترین آثار نمایشی تلویزیون بود. در خلاصه قصه سریال آمده است: هیچگاه دوری، دوستی نمی‌آورد و خانواده قصه «لبخند رخساره» قبل از آنکه دیر شود، به همدلی می‌رسند. سریال «لبخند رخساره» علاوه بر تهران در شهرهایی چون مشهد (قدمگاه) و بندرعباس مقابل دوربین خواهد رفت.

درباره آخرین ساخته اصغر فرهادی

دروغ بزرگ فروشنده!

سعید قاسمی: مارتین هایدگر وجود انسان را به کاغذی تشبیه می‌کند که یک طرف آن سفید و دیگر طرفش سیاه است. حال اگر بخواهیم طرف سیاه آن را پاره کنیم به خودی خود طرف سفید آن کاغذ هم از بین می‌رود و آن شیء وجودش را از دست می‌دهد. بدین ترتیب انسان هم اگر نیاز به صلح و آرامش دارد، باید از خشونت پرهیز و گاهی از غریزه خشم خود در جهت مناسب استفاده بهینه کند. ارتباط این مقدمه با فیلم «فروشنده» از جایی آغاز می‌شود که هر چه به پایان فیلم نزدیک می‌شویم، متوجه نکته‌ای اساسی خواهیم شد. ایده اصلی فیلم و درونمایه آن در این خلاصه می‌شود که خشونت بد است ولو از نوع مقدسش باشد. فرهادی تمام تلاش خود را به کار گرفته است تا به مخاطب القا کند بدترین چیز خشونت است؛ حتی خشونتی که در برابر تجاوز صورت گیرد هم همراه با مخاطراتی بیشتر خواهد بود! کافی است صحنه‌ای را به یاد بیاوریم که عماد سر صحنه تئاتر به دوستش می‌گوید «مرتیکه هرزه» و دوستش در جواب او می‌گوید: «هرزه اونیه که به مردم فحش میده». برداشت از این نوع دیالوگ‌نویسی، خبر از آزاد بودن روابط جنسی خارج از چارچوب از نظر فیلمساز می‌دهد! از نظر فرهادی فقط خشونت است که باید به هر طریقی مهار شود. خب! طبیعی است که اگر بر این تفکر عمل شود حتی در برابر فاشیست‌ها و داعش و سایر گروه‌های تروریستی نباید ایستادگی کرد، چرا که حاصلش خشونت است و بس. اصغر فرهادی پیش از اکران عمومی فیلمش در نشست مطبوعاتی فیلم «فروشنده» ابراز کرده بود شخصیت اصلی فیلمش یعنی عماد با بازی شهاب حسینی برای خشونتش مانند تروریست‌ها دلیل می‌تراشد و می‌آورد. حال پس از گذشت چند ماه و فروکش کردن سر و صدای ناشی از تشویق‌های فراوان بابت دریافت جوایز نه‌چندان مهم فستیوال کن، فیلم جدید فرهادی به اکران درآمده است و رکورد فروش روز اول تاریخ سینمای ایران را هم شکسته است. پس از تماشای فیلم نخستین چیزی که به ذهنم خطور کرد همان جمله جناب فرهادی بود که شخصیت اصلی‌اش را با تروریست‌ها مقایسه کرده بود. در کمال تعجب چیزی که من بر پرده سینما دیدم نشان از شوخی نهفته در سخن جناب فرهادی دارد. نخستین سوالی که برای من به عنوان مخاطب به وجود می‌آید این است که اصولا اصغر فرهادی خشونت را چگونه می‌بیند و منظورش از خشونت دقیقا چیست؟ در چیزی که فیلم نشان می‌دهد هیچ رگه‌ای از خشونتی طبیعی و غیرطبیعی به چشم نمی‌خورد. مردی را می‌بینیم که با همسرش در صورتی مواجه می‌شود که در بیمارستان روی تخت افتاده و صورتش غرق در خون است. کنش‌های مرد از این لحظه تا انتهای داستان پر از ابهام و تناقضاتی آشکار است که تجربه‌ای ملال‌انگیز را برای مخاطب به ارمغان می‌آورد. خشونتی که جناب فرهادی از آن دم می‌زند اصلا در فیلم وجود ندارد که بخواهیم فیلم را از منظر درام روانشناختی بررسی کنیم. به این معنی که اصلا روایت و شخصیت‌هایش به هیچ عنوان عمق و ابعادی پیدا نمی‌کنند که به مرحله روانشناسی برسند. اما خشن‌ترین و مهم‌ترین صحنه فیلم را کارگردان طبق معمول از چشم مخاطب می‌پوشاند و در پاسخ خبرنگاری در کن می‌گوید: «خودم هم نمی‌دانم آنجا چه اتفاقی افتاده است». جناب فرهادی احتمالا خود را در ردیف آنتونیونی و دیوید لینچ قرار می‌دهد، زمانی که راجع به گم شدن آنا در فیلم «ماجرا» و باکس آبی رنگ در فیلم «جاده مالهالند» پاسخ می‌دهند و ما نمی‌دانیم قضیه چیست! جناب فرهادی! ملودرام شما نه «ماجرا»ی آنتونیونی است و نه «مالهالند» دیوید لینچ. قضیه شما در این فیلم با فیلم‌های قبلی خودتان هم تفاوت دارد. نشان ندادن صحنه اصلی و خشن فیلم علاوه بر بدعت کارهای سابق شما کارکرد دیگری هم دارد. وقتی مخاطب هیچ صحنه خشنی را ندیده و حتی هنوز مطمئن نیست تجاوزی رخ داده یا نه، سپس با یک پیرمرد مریض و ضعیف به عنوان متجاوز روبه‌رو می‌شود، در این صورت طبیعی است که این پیرمرد متجاوز در ساحت شخصیتی مظلوم قرار می‌گیرد و این عماد است که در اصل حالا ضدقهرمان شده است! چرا که سیلی او پیرمرد را از پای درآورده یا به این حال و روز انداخته است. آیا یک سیلی زدن بر یک متجاوز خشونت محسوب می‌شود؟ یا تهدید او به رسوا شدنش نزد خانواده‌اش؟ گذشته از اینها سوالات بسیاری بعد از تماشای فیلم در ذهن مخاطب بی‌پاسخ باقی می‌ماند. از جمله اینکه دلیل انفعال عماد در پیگیری ماجرای همسرش از چه چیزی نشأت می‌گیرد؟ قانون را که به قول شخص همسایه باید بی‌خیال شد، چرا که باید در دادگاه کلی دوندگی کرد تا اثبات شود جرمی اتفاق افتاده، پس عماد که ماشین و سوییچ شخص متجاوز را در اختیار دارد منتظر چیست؟ آیا او واقعا خشن است؟ اصلا چرا عماد حتی یک بار به طور جد از همسرش نمی‌پرسد که چه اتفاقی افتاده است؟ مگر به قول فیلمساز دنبال دلیل و بهانه نیست؟ عجیب‌تر از همه این موارد این سوال است که چگونه جشنواره معتبر کن جایزه بهترین فیلمنامه را به فروشنده اهدا کرده است؟ فیلمنامه‌ای که شخصیت‌پردازی در آن به طرز عجیبی ضعیف و ناکارآمد است. علاوه بر شخصیت‌پردازی، نقطه عطف داستان و جا گذاشتن اتومبیل و کنش‌های کاراکترها در بیمارستان و الی آخر، پر از اما و اگر و ایرادات فراوان است که یک به یک می‌توان به آنها پرداخت. فیلم با چند نما از صحنه تئاتری که رعنا و عماد در آن ایفای نقش می‌کنند و نمایشنامه «مرگ فروشنده» از آرتور میلر آغاز می‌شود و سپس وارد خانه آنها می‌شویم. دوربین روی دست شادمانفر فضای ملتهبی را به مخاطب القا می‌کند که ساختمان در حال ریزش است. همه اهالی ساختمان در حال فرار هستند و در نهایت مجبور می‌شوند خانه‌های خود را ترک کنند. کارکرد نمادین این سکانس به وضوح دیدگاه فرهادی را درباره کلیت جامعه و فضای هنری آشکار می‌کند. تهرانی که شبیه به نیویورک آرتور میلر در حال تخریب شدن و نوسازی است و جناب فرهادی بی‌صبرانه انتظارش را می‌کشد. البته این فضایی است که خود فرهادی در آن براحتی رشد کرده و انواع و اقسام جوایز داخلی و خارجی را درو کرده است. در فیلم با یک زوج فرهنگی و به‌ظاهر روشنفکر مواجه هستیم. تا قبل از وقوع جنایت همه چیز عادی است اما پس از این مرحله است که روایت از دست فیلمساز خارج می‌شود. شخصیت آرام عماد که می‌داند در حق زن‌ها در ایران اجحاف شده و سر کلاس درس، فیلم «گاو» مهرجویی را نمایش می‌دهد و از ساعدی و جریان روشنفکری دم می‌زند، پس از وقوع جنایت به یکباره تبدیل به شخصیت حجت در جدایی نادر از سیمین می‌شود. سیلی آخری که او به شخص متجاوز می‌زند کاملا یادآور شکستن شیشه ماشین نادر توسط حجت پس از ناکام ماندن از اخذ دیه از نادر است. عماد حالا مثل کارآگاه‌های فیلم‌های هالیوودی به دنبال شخص جنایتکار [البته با تفاسیر فیلمساز اگر بتوانیم نامش را جنایتکار بگذاریم] می‌گردد. حتی اگر این تناقض و پارادوکس در شخصیت عماد را هضم کنیم باز هم در قبال کاراکتر رعنا به مشکل می‌خوریم. چرا از مواجهه با پلیس هراس دارد؟ باشد! دلیلش را بر این می‌گذاریم که از ترس بر باد رفتن آبرو و حیثیت این کار را می‌کند ولی با این چه کنیم که رعنا یک تیپ روشنفکر از قشر فرهنگی است. همانطور که در تمرین تئاترشان قوانین سانسور را به استهزا می‌گیرند و به زنی که با لباس پوشیده نقش یک روسپی را بازی می‌کند می‌خندند، حال از گفتن و برملا کردن یک جنایت واهمه دارد؟ آن هم نزد قانون؟ فیلمساز شوخی می‌کند. اصلا به اینجا می‌رسیم که فیلم درباره چیست؟ جنایت؟ یا تاثیر آن بر اشخاصی که مورد آن قرار گرفته‌اند؟ موضوع جنایت که همانطور ساده و پیش پا افتاده مطرح می‌شود همانگونه هم رفع می‌شود. رعنایی که در زمان اجرای تئاتر حتی روی صحنه نگاه شخص متجاوز را بین تماشاگران احساس می‌کند [که البته این نگاه فیلمساز است که نسبت به جامعه دارد و نه شخص رعنا] و از حمام رفتن و تنها ماندن واهمه دارد، یکباره تیپ ایثارگر و فداکاری را به خود می‌گیرد و از عماد خواهش می‌کند گذشت کند. در پایان بیشتر از اینکه فیلم را مانند برخی، شاهکار جنایی فرهادی با استفاده از «مک گافین» هیچکاکی و سایر برچسب‌هایی که بر آن می‌زنند بنامم، آن را یک ملودرام می‌دانم که فیلمساز همانند آثار قبلی‌اش در آن دم از اخلاقیات می‌زند و جامعه را نکوهش می‌کند. البته اخلاقیاتی که قانون را به رسمیت نمی‌شناسد و برافروختگی یک مرد در قبال تجاوز به همسرش را از بیخ و بن محکوم می‌کند.

فروشنده؛ «نوبت عاشقی» مخملباف، ۲۶ سال بعد

آدم چطور گاو می‌شود؟ «به مرور»

صادق صباحی: اول: فیلم فرهادی تم اجتماعی همیشگی‌اش را دارد. باز با همان دوربین روی دست‌های قبلی و البته کمی صادقانه‌تر از جدایی. فیلم تمی نیمه‌جنایی نیز دارد اما آنقدر چفت و بست و علت و معلول‌های داستان نچسب است که تا ثانیه آخر اگر مدام با خود تکرار نکنی که «فیلم فرهادی است دیگر» این سوال از ذهن بیرون نمی‌رود که دلیل این همه قانون‌گریزی و منطق‌ستیزی چیست؟ چرا این ۲ آدمی که آنقدر سطح فرهنگ‌شان بالاست و از منابع غنی(!) روشنفکری تغذیه می‌کنند، «ساعدی» می‌خوانند، «گاو» می‌بینند و آنقدر کتاب‌هایشان از سطح شعور جامعه بالاتر است که مدیر مدرسه عقب‌افتاده برای بچه‌ها مناسبش نمی‌داند! و بشدت ضد خشونتند و تئاتر آرتور میلر را بازی می‌کنند... «دقیقاً چرا سراغ روانکاو نمی‌روند؟» مردی که بخوبی می‌فهمد اگر زنی در درون ماشین به نشستن او معترض است و حلقه درون دستش را هم وقعی نمی‌نهد در یک جامعه شدیداً «سکس‌زده» زندگی می‌کند، به فرض پذیرش این پلیس گریزی باورنکردنی- آن هم صرفاً به لطف اغماض در حق فرهادی- باز هم این سوال بی‌جواب باقی می‌ماند: «واقعاً چرا همسرش را پیش روانکاو نمی‌برد؟» مشکل ساختاری همین است. فیلم آنقدر درگیر شعار خود است که فرصتی برای خلق سکانس‌های منطقی ندارد اما شعار فیلم چیست؛ «آدم‌ها به مرور گاو می‌شوند». فیلم تلاش می‌کند به مخاطب این را بگوید که «عماد» حق ندارد وقتی با متجاوز مسن و رو به موت روبه‌رو می‌شود او را نبخشد؟ چرا؟ فرهادی با مسن قرار دادن شخص متجاوز فقط و فقط حس تنفر مخاطب را از او می‌گیرد. «حرمت موی سپید» را به ناجوانمردی دستاویزی می‌کند برای حقنه کردن مساله خود فیلم. به مرور فیلم فرهادی به دنبال زدودن هردوی اینهاست. رساندن قشر متوسط به قشر بی‌قاعده مرفه‌ای که برای لذت‌جویی تا «سوئیچ پارتی» نیز می‌روند. قشر متوسط باید از غیرت تهی شود اما چگونه؟ با جریانی که از دهه ۷۰ و محسن مخملباف آغاز شد. **سوم:** محسن مخملباف در سال ۱۳۶۹ فیلمی به جشنواره آورد به نام «نوبت عاشقی»، در این فیلم ۳ اپیزودی ۴ بازیگر ایفای نقش می‌کنند. گزل (تنها کاراکتر اسم‌دار و معرفه داستان که نماد زن است)، مرد مومشکی (به رغم همه نمادگریزی‌ام معتقدم نماد مرد شرقی است) و مرد موبور (نماد مرد غربی) و مرد پیر خبرچین داستان (هر نمادی حس می‌کنید بگذارید، بازهم درست در می‌آید مثل سنتی، شرعی، نسل قبلی و...).

در ۲ اپیزود مرد مومشکی همسر گزل است. گزل اما عاشق موبور است و پیرمرد نیز خبرچین روابط عاشقانه موبور و گزل برای مومشکی.

در اپیزود اول: پیرمرد به مومشکی خبر خیانت گزل را می‌دهد. مومشکی مرد موبور را می‌کشد و گزل را زخمی کرده و خود را تسلیم پلیس می‌کند. او طبعا اعدام می‌شود و گزل هم خودکشی می‌کند.

در اپیزود دوم: این بار قرار است اتفاق برعکس دیده شود. موبور شوهر گزل است و گزل خیانت‌پیشه حالا به نداشته دل داده و هم‌قصه مومشکی است. حالا موبور برای کشتن مومشکی اقدام می‌کند و خودش کشته می‌شود. مومشکی دوباره اعدام می‌شود. گزل دوباره خودکشی می‌کند. راهکار این خشونت اعصاب خردکن و پایان‌بخش تراژدی این ۳ نفر چیست؟ دقیقاً نسخه‌ای که فرهادی از روی گاو نشوید! روشنفکر شوید. جواب «خشونت» متجاوز، «خشونت» نیست. پاسخ کارگردان روشنفکر چیست؟ در صورتی که به جای پیرمرد داماد جوانش متجاوز اصلی باشد با او باید چگونه برخورد کرد؟ کارگردانی که واقعیت خود را همیشه در زنان فیلمش قرار می‌دهد. (به استناد جدایی به این‌سو) تبعیت و اطاعت از زنان «نوگرای» فیلم که می‌گویند نه قانون و نه شرع، بلکه «اخلاق سکولاریستی» و بشدت تقلیدی از غرب. در غرب با متجاوز چه می‌کنند؟ جواب کارگردان مشخص است. جواب خشونت خشونت نیست.

دوم: شریعت و دین هیچ نقشی در سینمای فرهادی ندارد، زیرا آدم‌هایی که او روایت‌شان می‌کند همان بخش از قشر متوسط اگزوتیستی‌اند که اگر دین‌ستیز نباشند حداقل سیاسی اند (روسری سرش می‌کند و سر زنش را برهنه! اسمش را هم می‌گذارد تلاش برای آزادی) و اگر اینها نباشند اباحه‌گرند و به دنبال سرمستی. قشری که مثل جغجغه اندک اما بشدت پر سر و صدایند و به لطف اینترنت به یک حیات درون‌گفتمانی فرو رفته‌اند. وقتی آدم‌های یک فیلم از این قشر باشند طبیعتاً هدفگذاری جذب مخاطبان هم از همین قشر است. فیلم فرهادی چه تاثیری قرار است روی این نوع مخاطب بگذارد؟ مخاطبانی که در حال حاضر «خیانت» را ترجیح می‌دهند با یک طلاق توافقی پایان بخشند. یعنی چه زن و چه مرد به رغم نبود دین و باور مذهبی هنوز ذره‌ای از باور عرفی و منطقه‌ای خود را دارند. زن «حداقلی از عفت» را دارد و مرد «ته‌مانده‌ای از غیرت» و دست مخملباف نوشته: «بی‌غیرتی» و فرار از «خشم مقدس» ناشی از غیرت.

اپیزود سوم: مومشکی گزل را طلاق می‌دهد و بساط ازدواجش را با موبور فراهم می‌کند و خودش به همراه پیرمرد در عروسی‌شان شرکت کرده، سیگاری دود می‌کند و خرسند از بی‌غیرتی‌اش لذت می‌برد در حالی که مرد مسن نیز عاشق گزل است و او هم احتمالا چنین حسی دارد. چه چیز در داستان فرهادی با داستان مخملباف متفاوت است وقتی قطعاً اگر این فیلم امروز ساخته می‌شد با فضای حاکم بر فیلم‌های خسته‌کننده کن، گرفتن نخل طلا یکی از احتمالات قوی برای آن بود؟! چرا در سال ۶۹ توقیف شد؟ شاید اگر مخملباف ۲ دهه دیرتر «نوبت عاشقی» را می‌ساخت امروز توسط همین مدیریت فرهنگی حلوا حلوا شده و بالاتر از هر بنی بشری بر صدر سینما نشانده می‌شد. به چه گواهی؟ به گواهی سینمای اصغر فرهادی. «فروشنده» ادامه جریانی است که مخملباف سرآمد آن است. وقتی کسی هست که پیشرو در این داستان است و اتفاقاً سینما را بهتر هم بلد است (به گواهی گبه، سکوت، شب‌های زاینده‌رود و دستفروش) چرا باید به نسخه بدلی و فرصت‌طلبش دل بست؟ اما باید به جریان مخملباف نیز تبریک گفت. شاید اگر نتوان اباحه‌گری را با یک فیلم کاملاً در متن جامعه تزریق کرد و این بی‌بندباری نیز بیماری مقطعی قشر شبه‌روشنفکر شده شهری است اما به لطف تغییر شگفت‌آور باورهای مدیریت فرهنگی کشور می‌توانند امیدوار باشند بذر کاشته شده دیروز و نهال نوجوان امروز با شکل‌گیری یک جریان غیرت‌زدا به فرهنگی حتی در میان عامه مردم بینجامد. پیام حلوا حلوا کردن فیلم فرهادی همین است؛ الباقی جریان شروع کنید به کپی کردن که مدیریت فرهنگی کشور خواب است.

رویدادها

ساخت سریال انقلابی «نفس» به نیمه راه رسید

تصویربرداری سریال انقلابی «نفس» به نیمه رسیده است و پس از ضبط تصاویر در لوکیشن‌هایی چون خانه، دانشکده و آژانس، اتوبوس دو طبقه، پارک و خیابان، گروه همچنان تصاویر خارجی سریال را ضبط می‌کنند. به گزارش فارس، فرامرز ابوالصدق به عنوان صداگذار به سریال در حال ساخت «نفس» به کارگردانی جلیل سامان پیوست. فرامرز ابوالصدق بتازگی به عنوان صداگذار با پروژه قرارداد امضا کرده است و مراحل فنی «نفس» همزمان با تصویربرداری جلو می‌رود. سومین سریال از سه‌گانه جلیل سامان یک درام پیچیده است که در بستر وقایع سیاسی قبل و بعد از انقلاب روی می‌دهد. داستان «نفس» درباره جوانی پرشر و شور است که در بحبوحه وقایع انقلاب رازی در زندگی‌اش فاش می‌شود. او برای رسیدن به حقیقت حوادث پیچیده‌ای را پشت سر می‌گذارد. «نفس» در گروه فیلم و سریال شبکه ۳ سیما تهیه می‌شود.

■■■

ساخت مستند مدافع حرم توسط عکاس دوران دفاع‌مقدس

بهزاد پروین‌قدس از عکاسان دوران دفاع‌مقدس است که مستند شهید مدافع حرم با عنوان «حلما» را تولید کرد. به‌گزارش فارس، بهزاد پروین‌قدس از عکاسان دوران دفاع‌مقدس است که مستند شهید مدافع حرم با عنوان «حلما» را تولید کرده و در این مستند به زندگی شهید «روح‌الله طالبی‌اقدم» پرداخته است. پروین‌قدس در این باره اظهار داشت: شهید «روح‌الله طالبی‌اقدم» در روز تاسوعای سال ۹۴ در نزدیکی حلب به شهادت رسید و پیکرش بعد از ۲ ماه به کشور بازگشت. به همراه دوستان به فرودگاه رفتیم، دختر ۴۰ روزه شهید به نام «حنانه» را هم به مراسم استقبال آورده بودند. صحنه‌های خاصی در این مراسم پیش آمد که در آنجا تصمیم گرفتم مستندی برای این شهید بسازم. وی ادامه داد: وقتی وارد زندگی این شهید شدیم، دیدیم وی از ۱۲ سالگی محاسبه اعمال داشته، پدرش رزمنده بود و ۴ سال از زندگی‌اش را در مناطق جنگی گذرانده. روح‌الله بعد از تحصیل در دانشگاه وارد سپاه شد و دوره تکاوری را گذراند و بعد از اعزام به سوریه در نزدیکی حلب به شهادت رسید.

■■■

تمدید نمایشگاه نوشت‌افزار با طرح‌های ایرانی- اسلامی

چهارمین نمایشگاه نوشت‌افزار ایرانی- اسلامی با عنوان ایران‌نوشت تا ۱۹ شهریور تمدید شد. به گزارش تسنیم، سعید حسینی، مدیرعامل مجمع نوشت‌افزار اسلامی- ایرانی دلیل این تمدید را استقبال کم‌نظیر خانواده‌ها برشمرد و افزود: امسال شاهد استقبال خوبی از نمایشگاه بودیم و بسیاری از خانواده‌ها و مسؤولان فرهنگی نیز درخواست تمدید این نمایشگاه را داشتند؛ به همین منظور با هماهنگی دستگاه‌های مربوط نمایشگاه تا تاریخ ۱۹ شهریور تمدید شد. در این نمایشگاه جدیدترین محصولات نوشت‌افزار با طرح‌های ایرانی- اسلامی به فروش می‌رسد. نمایشگاه ایران‌نوشت از ساعت ۱۰ الی ۲۲ در محل مرکز آفرینش‌های کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان در خیابان حجاب میزبان علاقه‌مندان است.

■■■

داوود میرباقری در مراسم یادبود داوود رشیدی در صداوسیما:

امیدوارم مسؤولان ما قدر آدم‌های بزرگ را بدانند

داوود میرباقری در مراسم یادبود داوود رشیدی در صداوسیما گفت: به دلیل روحیاتی که در خود دارم، موضوع مرگ بسیار آزارم می‌دهد. به گزارش تسنیم، کارگردان سریال «رستاخیز» ادامه داد: اصلا فکر نمی‌کنم داوود رشیدی رفته است، آقای رشیدی هست و هنر ایشان تا ابد ماندگار است. امیدوارم مسؤولان ما قدر آدم‌های بزرگ را بدانند، چرا که رسیدن به تجربه‌ها و اندوخته‌های آنها بسیار دشوار است. مراسم یادبود داوود رشیدی در مسجد بلال سازمان صداوسیما برگزار شد. در این مراسم که با حضور مسؤولان رسانه ملی و هنرمندان تلویزیون و سینما برگزار شد، پرویز پرستویی، بازیگر فیلم سینمایی «بادیگارد» به قرائت متنی که خود نوشته بود پرداخت که در بخشی از آن آمده است: «۵ ماه با او در سریال «آوای فاخته» که نقش پدرم را داشت، زندگی کردم و به قدر یک پدر از او آموختم و زوایای وجود نازنینش را شناختم. همان بخشی که هرگز آلزایمر نمی‌گیرد. در آستانه عید هم به دیدارش رفتم و همچنان روح بزرگ او را دیدم. آدم بودن مهم است نه مطرح بودن؛ البته که باور نمی‌کنم و آلزایمری در کار نبود.